

روح افلاطونی

در

فلسفه ملاصدرا

استاد سید محمد خامنه‌ای

چهار معنی^۲ محدود کرده؛ باین ترتیب:

اول - همان که در میان فلاسفه مشائی و پزشکان، بنام «روح بخاری» معروف بوده است. ملاصدرا در این باره در بیشتر کتب خود آن را جرمی لطیف و شاید چیزی غیرمادی در مرتبه بین جسم و نفس و واسطه و رابط میان آن دو دانسته و در یکی از کتب خود پس از ذکر اقسام قوای ذهنی و ادراکی انسان چنین می‌گوید:

«و لكل من هذه القوى والآلات روح يختص بها و هو جرم حار لطيف حادث عن صفو الأخلاط الأربعة...»^۳

و در جایی دیگر می‌گوید:

«و التي يسمي بالروح الحيواني فانه من الدنيا ... و يضمحل سريعاً و لا يمكن حشره الى الآخرة»^۴

دوم - فرشته بزرگ و توانایی که رابط میان اراده الهی و مخلوقات و موجودات است و به آن «روح القدس» هم گفته می‌شود و در قرآن و حدیث نیز آمده و گاهی بهمین معنا بکار رفته است. ملاصدرا گاهی آن را تعبیری از مجموعه «عقول» یا فرشتگان دانسته و می‌گوید:

۱- در زبان عربی بمعنای «خود» است.

۲- در زبانهای اروپایی نیز میان این کلمه، مانند دو کلمه Soul و Spirit فرق گذاشته می‌شود و Spirit برای روح بکار می‌رود.

۳- الشواهد الربوبية، ص ۱۹۴، تصحیح استاد آشتیانی؛ (یعنی: برای هر یک از این قوا و آنها روحی مخصوص به آن هست که جرمی گرم و لطیف و محصول ترکیب حاصل از مزاج است).

۴- همان، ص ۳۳۵؛ (یعنی: آنچه که به آن روح حیوانی می‌گویند، این روح ملکوتی نیست بلکه مربوط به این جهان است و زود از بین می‌رود و به جهان آخرت نمی‌رسد).

یکی از مبانی مشهور و شناخته شده ملاصدرا، اصل «جسمانی بودن منشأ حدوث نفس انسانی و روحانی (غیر مادی) شدن آن بمرور زمان» است که بنظریه «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» بودن نفس معروف است.

این نظریه - برخلاف عقیده حکما و فلاسفه پیشین اشراقی - که معتقد بودند نفس انسانی غیرمادی است و پیش از بدن در ملکوت زندگی می‌کند و پس از شکل یافتن بدن کودک به کالبد او وارد می‌شود و زندگی را با جسم مادی آغاز می‌نماید - می‌گوید که نفس در مراحل نخستین آفرینش خود مادی است و از ماده تراوش می‌کند ولی بتدریج راه جداگانه‌ای در پیش می‌گیرد و رو به تجرد از ماده می‌نهد و به اوج تجرد خود (از ماده) می‌رسد.

ملاصدرا در تمام آثار و کتب خود مانند فلاسفه دیگر مسلمان، نام این موجود را «نفس»^۱ می‌گذارد؛ ولی از آنجا که در منابع فلسفی و مذهبی گاهی کلمه «روح» نیز بهمین معنا (یا نزدیک به آن) بکار رفته است و گاهی در تعبیرات، جای این دو کلمه با هم عوض می‌شود و آنها را بجای یکدیگر بکار می‌برند، این پرسش پیش می‌آید که: آیا روح، همان نفس است؛ یا معنای دیگری دارد؟ و اگر روح اشاره به مفهوم غیرمادی دیگری است آن چیز چیست؛ و با نفس چه رابطه‌ای دارد؟

در آثار و کتب ملاصدرا علاوه بر کلمه نفس، گاهی روح نیز با معانی گوناگون بکار رفته و می‌توان آن را به

«فالعقول لفرط الفعلية والكمال كأنها شيء واحد ...
و قد عبّر عن الكل بالروح...»^۵

سوم - به همان معنای نفس و بصورت دو کلمه مترادف نیز بکار رفته و ملاصدرا نیز «روح» و «نفس» را به یک معنا بکار برده است (از جمله صفحه ۲۹۳ در الشواهد الربوبیه) و گاهی روح را ادامه نفس و مرحله‌ای از کمال و تجرد کامل آن دانسته است (همان منبع، صفحه ۱۹۸).

چهارم - روح بمعنای جدای از نفس؛ که برخلاف نفس، آن حقیقت غیرمادی فعلیت یافته‌ای است که از مرتبه ملکوتی خود به عالم ماده فرود می‌آید و در جسم انسان اقامت می‌کند و پس از مرگ و جدا شدن از بدن، اگر شایستگی خود را حفظ کرده باشد دوباره به جایگاه خود می‌رود یا در صورت ناشایستگی و گناه به جایی دیگر فرستاده می‌شود.

این همان روح مصطلح نزد حکمای اشراقی و

جمع بین نقیضین) است؛ از اینرو در جایی که ملاصدرا در کنار اعتقاد به جسمانی بودن حدوث روان انسانی به تقدم آن بر جسم و تن نیز معتقد باشد ابهام و سؤالی بزرگ پیش می‌آید و باید بدنبال پاسخ آن بود.

ملاصدرا نیز خود به این سازگاری توجه داشته و کوشیده است که با نگهداشتن اصل «جسمانیة الحدوث» بودن نفس، روح بمعنی ماقبل بدن را بگونه‌ای توجیه کند؛ اگرچه همانگونه که خواهیم دید سرانجام آن را پذیرفته است.

شاید در اینجا سؤال دیگری پیش بیاید که: اصولاً با اعتقاد جزمی به حدوث مادی نفس، چرا ملاصدرا به نظریه روح مجرد و پیش از بدن توجه نموده و آن را بکلی ردّ و رها نکرده است؟

سبب توجه او به چیزی بنام «روح» (نه نفس)، التزام و

● انسان بحسب

مراحل تکاملی خود در واقع

سه انسان است: «انسان حسی» که همین فرد جسمانی عادی است؛ «انسان نفسی» که مجرد است و دارای تمام اعضای انسان حسی است ولی با چشم دیده نمی‌شود؛ و انسان دیگری که نام آن را «انسان عقلی» می‌گذارد که صورتی کاملتر و مجرّدتر و لطیفتر از انسان حسی و نفسی دارد و همین انسان عقلی است که با عقل فعال اتصال می‌یابد.

اعتقاد شدید او به نصوص دینی - یعنی قرآن و حدیث - است و در چند حدیث عباراتی هست که به وجود سابق روح بر بدن اشاره یا تصریح دارد. از جمله این حدیث که می‌گوید: «خلق الله الأرواح قبل الأجساد بالفی عام»^۶؛ و چون ملاصدرا به وحی و نصوص معتبر دینی

۵- همان، ص ۱۵۲؛ یعنی: عقول بسبب کمال و فعلیت خود، همچون شیء واحدی می‌باشند و از این شیء واحد - که در واقع اشاره به همه عقول بشمار است - گاهی با کلمه «روح» تعبیر می‌شود.

۶- از آن جمله‌اند احادیث دیگری مانند: «كنت نبيا و آدم بين الماء والطين» و «أنّ روح المؤمن لأشدّ اتصالاً بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها» و حدیثی از عیسی (ع) «لا یصعد الی السماء الا من نزل منها» و «لن یلج ملکوت السماوات من لم یؤکد مرتین».

معروفتر از همه سقراط و افلاطون است و موضوع بحث ما در این نوشته همین نقطه نظر ملاصدرا می‌باشد.

اعتقاد به این روح آسمانی از نظر فلسفی بظاهر نقطه مقابل نظریه معروف ملاصدرا و اعتقاد وی به «جسمانیة الحدوث» بودن نفس است. اگر نفس همان روح باشد و روح را موجودی مجرد بدانیم که با وجود کمال خود از آسمان به زمین آمده و به تن داخل می‌شود، دیگر، معنی ندارد که آن را زائیده تن بدانیم که با حرکت جوهری ماده بوجود آمده و با همان حرکت ذاتی پیوسته به اوج تجرد می‌رسد و با مرگ از تن جدا و رها می‌شود.

با توجه به مختلف بودن تعریف روح و نفس، اعتقاد به هر دو با هم، مانعة الجمع و جمع بین ضدین (و حتی

ارزشی بالاتر از استدلال عقلی می‌گذارد؛ بنابراین آن را مانند یک اصل موضوعی (ولی قابل توجیه) می‌پذیرد و در برخی موارد می‌کوشد تا آن را با نظریه فلسفی خود آشتی دهد.

وی در تعلیقات خود بر شرح حکمت‌الاشراق سهروردی^۷ برای تفسیر و توجیه روح مستقل از نفس ناطقه انسانی می‌گوید که: مقصود از «روح انسان» و تقدم آن بر نفس و تن او همان سبب وجود او است که مقدم بر

● روح، حقیقتی مقدم بر بدن و غیر از نفس است و در کنار آن حضور دارد.

او است. عبارتش چنین است:

«ان النفس كمانهمه الجامعون بين النظر والبرهان والكشف والوجدان - ذات مقامات و درجات متفاوتة مع كونها بسيطة الذات والهوية وانها موجودة قبل البدن بحسب كمال سببيتها و كان للسبب معها وجهة تصرفها في البدن كانت موقوفة على استعداد خاص و شروط مخصوصه. و معلوم ان النفس حادثة و باقية ابدأ بعد الموت و ليس ذلك الا لان سببها يبقى ابدالدهر فاذا حصل لك علم يقيني بوجود سببها قبل البدن و علمت معنى السببية والمسببية حصل علمك بكونها موجودة قبل البدن و وجود سببها معلوم عند اهل النظر الا ان كمال السببية موهوم غير مقطوع به عندهم.

والذي يتوقف على البدن و يكون استعداد البدن شرطاً لوجوده هو بعض نشأتها الطبيعية و لو كان البدن و عوارضه شرطاً لحقيقة النفس و هويتها لكان يلزم ان ينعدم بعدم اكة التصرف و نسيم مزاج البدن.

فالحق ان النفس الانسانية جسمانية الحدوث كسائر الطبايع الجسمانية، روحانية البقاء كسائر العقول المفارقة. و لما كان الامر كذلك حكم بقبليّة الأرواح على الاجساد بمقدار ألفى عام و في رواية بمقدار اربع آلاف سنة. والكلام في تقدير القبليّة بهذا المقدار المذكور ممّا لا يمكن الوقوف عليه على التحقيق الا بنور النبوة.»

این توجیه در واقع نوعی انکار تقدم روح بر جسم است زیرا کسانی که - مانند افلاطون - روح را بر جسم

مقدم می‌دانند و حتی قدیم می‌شمرند مقصودشان از تقدم، همان تقدم خود نفس است نه علت آن؛ و تقدمی عینی و حقیقی است نه باعتبار چیزی دیگر مانند علت آن یا مقدمات وجودش.

در برخی کتب دیگرش^۸ این دو (نفس حادث و روح قدیم) را - با بهره‌گیری از مکتب افلوپین و کتاب او - باین صورت آشتی می‌دهد که انسان بحسب مراحل تکاملی خود در واقع سه انسان است: «انسان حسی» که همین فرد جسمانی عادی است؛ «انسان نفسی» که مجرد است و دارای تمام اعضای انسان حسی است ولی با چشم دیده نمی‌شود؛ و انسان دیگری که نام آن را «انسان عقلی» می‌گذارد که صورتی کاملتر و مجردتر و لطیفتر از انسان حسی و نفسی دارد و همین انسان عقلی است که با عقل فعال اتصال می‌یابد و عقل فعال می‌شود (رساله الحشر).

پس از این مقدمه، ملاصدرا می‌کوشد که روح را غیر از نفس و همان انسان عقلی بداند که نقطه اتصال انسان طبیعی با عقل فعال و دیگر عقول است. وی می‌گوید مقصود از روح در آیه «و نفخت فيه من روحي»^۹ همین انسان عقلی است.

افلوپین معتقد بود که اصل انسان، همان انسانی نفسی و عقلی است و انسان جسمانی تمام و «صنم» آن دو است و با آنها همراه و پیوسته می‌باشد.^{۱۰}

در آثار دیگر ملاصدرا تمایل به جدا بودن روح و نفس بیشتر بنظر می‌رسد. وی در کتاب عرشیه^{۱۱} (که ظاهراً از کتب متأخر او است) با اینکه همان نظریه را دنبال کرده ولی در سیر اندیشه خود بتدریج از انکار یا توجیه، دست برداشته و به وجود حقیقتی نفسگونه مستقل پیش از آفرینش بدن معتقد می‌شود. وی وجود سابق «روح» بر جسم را که در نصوص اسلامی آمده است، برابر با عقل و منطق و استدلال معرفی می‌کند و می‌گوید:

«فظهر من هذه القول بعد شهادة البرهان و العقول ان للأرواح كينونة سابقة على عالم الأجسام.»^{۱۲}
با دنبال کردن سیر اندیشه ملاصدرا درباره روح - جدای از نفس - در کتب و آثار او آخر عمر او، این انعطاف و اعتقاد به تقدم روح بر بدن روشنتر و صریحتر می‌شود؛

۷- شرح حکمت‌الاشراق، قطب‌الدین شیرازی، ص ۴۴۱.

۸- رساله‌های الحشر، اسرارالآیات، عرشیه.

۹- سوره حجر، آیه ۲۹، (خداوند: از روح خودم در آدم دمیدم).

۱۰- رساله عرشیه.

۱۱- رساله عرشیه، مشرق دوم، اشراق اول، قاعده هفتم.

۱۲- اما از فحواي کلماتي ديگر، گاهي بنظر مي‌رسد که مقصود از روح، همان فرشته بزرگ مأمور آفرینش است.

از جمله در کتاب اسرارالآیات^{۱۳} چنین می‌گوید:

«واعلم أنّ جمهور الفلاسفة لم يعلموا من حقيقة الروح و ماهية النفس إلا قديراً يسيراً و أما الحكم

بكونها قبل البدن فاکثرهم انكروا ذلك؛ و من قال منهم به فلم يقيم عليه برهاناً و لم يقدر على دفع الشكوك الواردة على ذلك و لم يمكنه اختيار احد الشقين...»

وی به این اکتفا نکرده و در دفاع از تقدم روح بر بدن حتی به ابن سینا و دیگر مشائین - که پشت به عقیده افلاطون نمودند - می‌تازد و آنها را نکوهش می‌کند و درباره آنان می‌گوید که: ایشان با وجود آنکه به بقاء «نفس» پس از مرگ بدن

اعتقاد دارند، چگونه وجود آن را پیش از بدن نمی‌پذیرند! وی در کتاب عرشیه^{۱۴} با ذکر آیات قرآنی مربوط به روح انسانی چنین می‌نویسد:

«و أئى لأعجب من اكثر الفلاسفة واتباع ارسطاطاليس، كأبى على و من يحذوا حذوه، حيث أنكروا غاية الإنكار أنّ للنفس كينونة أخرى قبل البدن، مع اعترافهم بأن لها كينونة و بقاءً بعد البدن...»^{۱۵}

و سپس اضافه می‌کند:

«فاعلم يا حبيبي. أننا جئنا إلى هذا العالم من جنة الله التي هي حظيرة القدس ... و منها الى دارالحيوان و جنة الأبدان و منها الى هذا العالم دارالعمل بغير جزاء و نذهب من هذا العالم إلى دارالجزاء من غير عمل...»^{۱۶}

کلمه «جنة الله» یا «حظيرة القدس»، بیشتر از آنکه ناظر به علل و اسباب آفرینش انسان باشد به مکان ملکوتی معین و مشخصی نظر و دلالت دارد و بقرینه «دارالحيوان» و «جنة الأبدان» و «دارالعمل» ... بعبارت دیگر، روح را مخلوقی می‌داند که مقدم بر خلقت نفس و بدن انسان است و ساخته و پرداخته جهانی غیر از جهان ماده می‌باشد و پیش از آفرینش بدن انسان و جان و روان او وجود داشته، بدلیل آنکه پس از بدن هم وجود خواهد داشت. همچنین جای دیگر در عرشیه^{۱۷} چنین می‌گوید:

«قاعدة - للنفس الأدمية كينونة سابقة على البدن من غير لزوم التناسخ و لاستیجاب قدم النفس - كما اشتهر عن افلاطون - و لاتعدد افراد نوع واحد و امتیازها عن غیرمادة و استعداد و لاصيرورة النفس متقسمة بعد وحدتها ولا تعطيلها قبل الأبدان...»^{۱۸}

براساس این گفتار نه فقط برای روح، وجودی سابق بر این بدن قائل است بلکه حتی از روح به «نفس» تعبیر می‌کند، که البته این را می‌توان بنوعی تسامح در تعبیر حمل نمود، زیرا اشکالی ندارد که یکی از دو کلمه نفس و روح را مشترک لفظی و دارای دو معنا بدانیم و هریک را بجای دیگری بکار ببریم.

طرح موضوع «تناسخ» یا اشکالات دیگری که در این جمله آمده است، از طرف ملاصدرا صریح است در اینکه مقصود او از نفس یا روح سابق بر بدن، توجیه سابق او - که در تعلیقات شرح حکمت الاشراق آمده بود - نیست؛ بلکه روح یعنی موجودی مجرد و منحاز و شخصی و دارای خواص وجودی معین با همان خصوصیتی که برای نفس متحد با بدن و موجود در آن می‌باشد.

حکیم صدرا در جای دیگری نیز با اشاره و با ظرافت به این حقیقت اشاره می‌کند و در اسرارالآیات^{۱۹} چنین می‌گوید:

«اعلم أنّ العالم مشتمل على الخلق والأمر ... ثم قوام الخلق بالأمر ... فالتعاقب بين الأمر والخلق هو حياة الإنسان الكبير و العالم، كما أنّ التعاقب بين الروح و الجسد هو حياة الإنسان الصغير...»^{۲۰}

۱۳- رساله اسرارالآیات، تصحیح خواجوی، ص ۱۴۷.

۱۴- رساله عرشیه، چاپ قدیم، ص ۱۸۴.

۱۵- یعنی: شگفت از بیشتر فلاسفه و پیروان ارسطو مانند ابن سینا و شاگردانش - که برای نفس! پس از مرگ بدن، بقاء و وجود ماندگار قائلند؛ ولی برای آن، وجودی پیش از آفرینش بدن قائل نیستند...

۱۶- یعنی: عزیز من! بدان که نخست از بهشت خدا به این جهان آمده‌ایم و از آن بهشت به بهشت بدن پانهاده‌ایم و از آن به این خاکسرا که جای کار بی‌پاداش است؛ و به جهان دیگری خواهیم رفت که جای پاداش بدون کار می‌باشد...

۱۷- عرشیه، چاپ قدیم، ص ۱۳۶، قاعده ۷.

۱۸- یعنی: روان انسان پیش از بدن وجود دارد بدون آنکه تناسخ یا قدیم بودن نفس - که افلاطون به آن معتقد بوده است - لازم آید و نه اشکال به اینکه نوع واحد دارای افرادی بدون تمایز مادی و استعدادی باشند و نه اینکه لازم باشد نفس واحد به نفوس متعدد تقسیم شود یا آنکه گفته شود روح قبل از آفرینش بدن بیکار و تعطیل بوده است ...

۱۹- اسرارالآیات، تصحیح محمدخواجوی، ص ۱۰۳.

۲۰- یعنی: جهان شامل دو چیز است: امر و خلق؛ و خلق، پایدار

● واكثر علما و جمهور فلاسفه چنان تصور کرده‌اند که جوهر آدمی در تمام یکی است بیتفاوت؛ و این نزد ارباب بصیرت صحیح نیست.

بدینصورت از مقایسه انسان (انسان صغیر) با جهان و کیهان (یا انسان کبیر) - که از سرفصلهای مشهور حکمت اشراق می باشد - تقدم روح بر بدن بدست می آید. بعبارت دیگر، همانگونه که در جهان بزرگ «امر» و اراده الهی مقدم بر «خلق» و آفرینش جهان و اشیاء مادی است و «خلق» ناشی از «امر» است نه بالعکس، بنابراین روح نیز نه فقط - مانند نفس - برخاسته از تن و جسم مادی انسان نیست بلکه علت و مقدم بر آن است.

در اینجا می بینیم که از «سبب» به «روح» تعبیر نکرده بلکه از «روح» به «سبب» تعبیر نموده و بدست می آید که توجیه وی در حاشیه حکمت‌الاشراق (که تقدم ارواح بر اجسام را حمل بر «کمال سببیت» نموده بود) نیز مقصودش اسباب عالیه طولیه و سلسله علل اولیه نیست، بلکه همین روح است که بموازات علل و اسباب غیرمادی جسم انسان، پیش از خلق بدن وجود داشته و پس از آفرینش با آن عجین می شود و بتدبیر آن می پردازد و بتعبیر ملاصدرا «تعلق» بین روح و جسد پدید می آید. وی در کتاب المظاهرالالهیه نیز اشاره ای به این موضوع دارد و می گوید:

«ان الله سبحانه ابداع بقدرته الكاملة دائرة العرش بعقلها ونفسها فجعلها مأوى القلوب والأرواح وانشأ بحكمته البالغة نقطة الفرش وجعلها مسكن للطبايع والأجساد؛ ثم أمر بمقتضى قضائه الأزلى وصوره الإسرافيلي لتلك الأرواح والقلوب العرشية أن تعلقت بالقوالب والأبدان الفرشية، ثم أمر بقدره الحتمي أن يقبل قابلية هذه القوالب والأجساد استعدادهما شرطاً من الأزمنة هذه القلوب والأرواح كما شاء الله، فإذا بلغ أجل كتاب الله، الذي هوأت و قرب الموعد للممات والملاقات للحياة، رجعت الأرواح إلى رب الأرواح...»^{۲۱}

اکنون به پرسش اول این مقاله باز می گردیم و می پرسیم که آیا ملاصدرا با اعتقاد به تقدم روح مجرد بر بدن از نظریه معروف خود (جسمانیة الحدوث بودن نفس) دست برداشته و آن را بکناری گذاشته است؟ یا با آنکه در برخی موارد، نفس را همان روح دانسته و این دو لفظ را به یک چیز اطلاق نموده، میان آن دو فرق می گذارد و آنها را دو چیز می داند که یکی قبل از بدن، بصورت مجرد از ماده وجود داشته و دیگری بوسیله بدن بوجود

آمده است؟ یا آنکه - با وجود صراحت بیان او در پاره ای موارد در وجود عینی بودن روح پیش از بدن - آن را موجود بوجد عقلی، یا مانند مثل نوری (مثل افلاطونی) می داند؟...

حل مسئله هنگامی آسان می شود که همصدا با برخی از نصوص شرعی و احادیث اسلامی، معتقد شویم که در ماوراء بدن، دو حقیقت مجرد از ماده وجود دارد و یکی را نفس و دیگری روح بنامیم. همانگونه که در حدیث از امام پنجم (ع) آمده است:^{۲۲} «انسانها علاوه بر نفس نباتی و نفس حیوانی و نفس انسانی دارای یک نفس ملکوتی نیز می باشند».

شاید ملاصدرا نیز همین عقیده را داشته و بر همین اساس هم نفس انسانی را جسمانیة الحدوث دانسته و هم او را دارای روحی ملکوتی و روحانی (الحدوث) شناخته است؛ و بتعبیری دیگر با وجود آنکه ملاصدرا گاهی روح را به معانی دیگر بکار برده ولی در نظر نهایی و بعقیده وی، روح، حقیقتی مقدم بر بدن و غیر از نفس است و در کنار آن حضور دارد و بسا بتوان نتیجه گرفت که آفرینش نفس از بدن (حدوث جسمانی نفس) - که پدیده ای استثنائی و خارج از قاعده مواد دیگر این جهان است - ناشی از حضور همین روح ملکوتی می باشد و نفس در طول و درامتداد وجود روح و پس از آن است و معلول آن می باشد.

خود وی نیز در فصلی از «رساله سه اصل» درباره ترکیب و تعدد نفوس و جوهر انسانی می گوید:

«واکثر علما و جمهور فلاسفه چنان تصور کرده اند که جوهر آدمی در تمام یکی است بیتفاوت؛ و این نزد ارباب بصیرت صحیح نیست. ای بسا آدمیان که بنفس حیوانی زنده اند و هنوز به مقام دل (قلب) نرسیده اند، چه (رسد به) جای مقام روح و مافوق آن... و شناختن نفس و شرح مقامات او بغایت کاری بزرگ است و جز کاملان را روی نداده.»^{۲۳} □

به امر و به آن بستگی دارد. از ترکیب امر و خلق جهان یا انسان کبیر بوجود می آید و جان می گیرد، همچنانکه از آمیزش میان روح و جسد، انسان صغیر (یعنی بشر) دارای زندگانی و حیات می شود.

۲۱- المظاهرالالهیه، تصحیح استاد آشتیانی، ص ۶۸.

۲۲- اصول کافی، کتاب الحججه، باب الارواح فی الأئمه؛ بحار، ج

۶۱، ص ۲۶ و ۶۲.

۲۳- رساله سه اصل، چاپ دانشگاه تهران، ص ۲۶ - ۲۷.